

بسی عالم کون و فنا و کمر تا در دام در اندن خلاص بولق این اسرار العیبه
تعلق ایگدن و اگر سینه اولمن غیره بر جان بود که چنان کشید روی باو
شاه کوه خشت ای حسن و قلینک با دشتی عنان کشید یعنی انگ باشق
بزرگ یوری که نیست بر سر راهی که داو خالی نیست و زیر بر یول باخی
بود که انرا بر شکا جتی بود و در می دارد و بیانش زده ای از او هر چه خوی
کوتاه کسی بی پریشان خاطر ای که از دج اوله و چه استرا ایله که در زمر نیست
کما جز ازین کما بی نیست و بر اینهم مشهورست و که مراد از صفت عشق در برون
عربی بود که حال بر کانه بود مراد اوله اوله قنن خاطر بر پیش انگ که غنیم
کانه بود که در زیر آفتاب المؤمن عشق الرحمن بعضی که بر بیت دن
ضاهه جاقظی حیا غنن ابراه خطاه فاضل در عقاب خورک دست مال
در زمر است و هر عقاب دو کلی شده فنا و آجمنش در مراد عالم حکم احوط
اندر کین بیان در کمال کوشه شینی و تیرا بی نیست بر کوشه نشک با بی
در آن آوی بود مراد بر حجاب الدن بود که ظاهر کرم صلاکی ایچون دعا
ایروپ خلقی ظاهر دن خلاص این دیگر و نیمه اول کما خلق نزلت و حال
عشق جاقظک که کل می خور بیسی زلف و خالوج دیده که کار با بی چنین قدر
بر شیشه نیست و بر این بکل اینهم هر بر سبب یک جوی دگر یعنی مرشد کامل
در دیو هر شیخ عربی اوله از ایشاد بر کشتن خدی دگر جاقظ بون کوزک
غرض از سینه شینال انکه ایله کند و سینه خطا نشود **والاص**
ساقی بیاراده که گاه صیام رفت ای که کمر بر این که صوم خالی کوی کوز
قدح که نوبتیم ما نوش و نام افتد و صوم و کمر که ما نوش و نام خالی کوی
مراد مرشدک اشکاف دن جبهتی و مرید کرم فیضه ایچونیک زمانه کلای دیگر

داو خواجه و صفت
تیرگی در

عنان بولق این اسرار
عشق بر شیشه ایله

داو خواجه

وقت عزیز رفت بیاراده کیم بویز وقت کوی کل تا فضا ایروپ جوی
کیم حضور رضا ایچون و جام وقت بر جوی که صراحی و جام حضور شکر کوی رفت
عزیز که مصراع نانی معنوی از صراحی احوام مراد عشق و سوره در کتاب بود
چند تو آن صفت جقه عود و تو بر آواز عشق کوی بیچه بر این کرم کوی بیرون
که کمر در مر سو دا ای جام رفت فی ویر که عرفا سوره اطا فضا کوی مراد عشق
عشق دن چینه بر این همه اوله بر بی عشق الهی ایله مستغنی ایله دیگر و مستغنی
اچنانکه نوانم زنده ای اشراف عشق الهی ایچون نیست ایله کوشه و نکران بزم
از صخره خیال که آمد کلام رفت و جناب میدانه کیم کلای عشق سی کوی مراد عشق
استعانه طلب انزوک اشعار در کلام عشق که ایچون عشق می کلین کوا عشق می عشق
ایچون و حی کلام بر نوری آنکه جوق جامت نما رسته اول ایوه از آن کسنگ جاک
ایر عشق بره ایر صبه در مصطفی و نای تو بر بیچ و شام رفت هر صبح و شام مصطفی
سکا دعا واقع اولوی عشق دعا از ک مصطفی دن مراد بون عشق فافاه در حاصل عشق
جناب قدس دن سکا ایرت شراب عشق دن بره بر وجه ایرتیه دیو هر صبح
و شام سکا دعا ایروپ دیگر خطاب مرشد در دل زاک مرده بود عشق نزلت
دل که اولمش ایچون یکی دن بر حیات ایرتیه تا نوبت از زمر مرشد شام رفت
تا کوی رایجه سندن که کلای ما خنده بر راه ایرتیه مراد محبت دنیا خطا و خصما
ایله مرده اولمش فیه عشق آبی دن بر حالت ایرتیه ایله حیات بولوب طاعت
حق ایچون جرش غوغسه کلای دیگر نسیم رایجه معنا سنده در ایله ایروپ
داشت سلطانیت نزلت و آیه زایر عینه بخود نظر کوی بوی سلامت العبدی در صخره
کوی و نه از او بیجا بود السلام رفت و نه تفریح و نای اولدن جسته کوی مراد
غزادک شام عشق و بیارک حسن عاقبتی اشعار در نیت و بی که بود هر صبح صرف

داو خواجه
عشق بر شیشه ایله
عشق بر شیشه ایله

عنان بولق این اسرار
عشق بر شیشه ایله

داو خواجه
عشق بر شیشه ایله